



## چگونه جذاب باشیم؟

جذابیت به معنای دلربایی، زیبایی و در معنای کاربردی در علوم رفتاری به خلق و کاربردی کردن زیبایی اطلاق می‌شود. مفهوم جذابیت از دیدگاه روان‌شناسی با آن چه اغلب مردم تصور می‌کنند متفاوت است. دانشمندان به این موضوع واقف شده‌اند که جذابیت یک شخص، ربطی به چهره وی ندارد. امروزه روان‌شناسی مشخص کرده آنچه شما را نزد دیگران جذاب می‌سازد، نه چهره بیرونی که چهره درونی شماست. آنچه اهمیت دارد شکل ظاهری شما نیست، بلکه شکل باطنی شماست که برای دیگران اهمیت دارد.

اگر به بررسی در متون دینی بپردازیم به مولفه‌های مختلفی همچون ادب، امید، ایثار، پاکیزگی، تواضع و شجاعت خواهیم رسید. در این شماره به بررسی دقیق تر ادب در قرآن، روایات و سیره اهل بیت (ع) به عنوان اولین شاخص جذابیت می‌پردازیم.

### ■ ادب

با توجه به اهمیت و ضرورت رعایت ادب در رفتار و پرداختن دین مقدس اسلام به این ضرورت و اهمیت آن طبق روایت «لا دین لمن لا ادب له؛ کسی که ادب ندارد، دین ندارد» سراغ بررسی متون دینی در معنا و چگونگی مؤلفه ادب می‌رویم و به این نتیجه می‌رسیم که ادب می‌تواند در دو فضای مهم اتفاق بیفتد:

### ■ ادب در محضر خدا

رعایت تقوای الهی و عمل به دستورات دینی «گفتی بالعبد أذبا لا يُشركُ فی نعمة و إرِیه غَیرَ رَبه؛ بنده را ادب، همین بس که در نعمت‌ها و حاجت‌هایش، کسی را جز پروردگار خویش شریک نگرداند.»

قال ا... عزوجل: «والحافظون لحدود ا...؛ آنان که بر حدود الهی محافظت دارند» خواجه عبدا... انصاری در ذیل این آیه نظر خود را این‌گونه بیان می‌دارد: «الادب حفظا لحد بین الغلو والجفاء بمعرفة ضرر العدوان. ادب آن است که بنده در اثر شناختن ضرر و زیان تعدی [از حدود الهی]، حدّ میان غلو و جفا را حفظ کند» و در ادامه در شرح آن ملاعبد الزاق لاهیج کاشانی می‌فرماید: حدود الهی، همان احکام شرعی است و تمام ادب عبارت است از محافظت بر احکام شرعی به گونه‌ای که آنچه شرعا جایز و روا نیست از بنده صادر نشود و هیچ واجبی را بنده فروگذار نکند، اعم از آن‌که کار دل باشد یا کار تن، و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ آنان که پا را از حدود فراتر می‌نهند، همان ستمگرانند.

### ■ ادب در مقابل مردم و جامعه

«گفّاك أذبا لِتَقْسِیْكَ اجْتِنَابَ مَآثِرِكُمْ مِنْ غَیْرِكَ؛ برای ادب کردن خویش، همین بس که از آنچه از دیگران نمی‌پسندی، دوری‌گزینی.»

حضرت امام صادق (ع): «تقوا داشته باشید و با کلمات و سخنان زشت مردم را بر خود مسلط نکنید که خداوند متعال می‌فرماید وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.»

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که این دو (آداب الهی و آداب معاشرت) ضمن این‌که تحت واژه ادب قرار می‌گیرند، به صورت مستقل ارزشمند بوده و طبیعتا با همراه شدن هردو و توانایی، از ارزش و جایگاه دوچندانی برخوردار می‌شوند.

علاقه‌مند شده بودند و وقتی محمدعلی به جبهه می‌رفت مرتب بهانه‌اش را می‌گرفتند، هر چند محمدعلی آن قدر به جبهه می‌رفت که به نبودش عادت کرده بودند.

خداوند بعد از مدتی به ما الهه را داد. محمدعلی وقتی به خانه می‌آمد، اول مریم و سمیه را بغل می‌کرد و می‌بوسید و بعد سراغ الهه می‌رفت. زندگی با محمدعلی واقعا شیرین بود.

او اهل ادب و معرفت بود هر چند به‌ندرت در خانه بود. به خدا حافظی‌ها و آموشده‌های محمدعلی به جبهه عادت کرده بودیم تا این‌که اواسط آذر ۱۳۶۵ محمدعلی گفت همراه گردانش به جبهه خواهد رفت. آن روز دفعه اول خدا حافظی کرد و رفت.

بعد از کمی برگشت و گفت چون وقت داشتیم آدم تا یک بار دیگر تو و بچه‌ها را ببینم. با شنیدن این حرف دلم ریخت و زانوهایم شل شد. نشستیم و با چشمانی اشک‌آلود نگاهش کردم. هیچ وقت این‌گونه خدا حافظی نکرده بود. با هر سختی بود نگذاشتیم بغضم بترکد ولی همین که محمدعلی را بدرقه کردم، بغضم که داشت مرا خفه می‌کرد، ترکید. پتو را روی سرم کشیدیم و پیش بچه‌ها وانمود کردم که باید استراحت کنم. یک ماه از این خدا حافظی نگذشته بود که خبر شهادت محمدعلی را به ما دادند در حالی که الهه ۹ ماهه بود.

### ■ در حالی که مادر سه فرزند بودید چه انگیزه‌ای سبب شد تا مجدد ازدواج کنید و عمری پرستاری یک جانباز معزز را به عهده بگیرید؟

پس از شهادت محمدعلی باید خودم را با شرایط جدید وفق می‌دادم و علاوه بر آن‌که به درس و مشق سه دخترم می‌رسیدم، خودم نیز به تحصیل ادامه می‌دادم برای همین در یک دبیرستان نوبت دوم ثبت نام کردم و به‌طور جدی درس خواندن را شروع کردم.

در این دبیرستان که در منطقه خزانه بخارایی قرار داشت، تعداد زیادی از همکلاسی‌هایم نیز خانم‌هایی بودند که سن و سالی نداشتند و همسران‌شان به شهادت رسیده بودند. ساعت‌های تفریح، فرصتی بود تا از هر دری باهم صحبت کنیم. یک روز در جمع ده، بیست نفره آنها گفتم نباید طوری باشد که بی‌خیال ازدواج شوید و تنها بمانید.

### ■ خدمت به یک جانباز

#### قطع نخاع

بلافاصله یکی از همکلاسی‌هایم گفت: «شما خود نمونه عالم بی‌عمل هستی.» جواب دادم: «دنبال مورد مناسب هستم. تصمیم دارم عمرم را وقف جانبازی کنم که از دست و پا محروم باشد. فردای آن روز مرا کنار کشید و گفت در همسایگی ما یک جانباز قطع نخاع زندگی می‌کند که مدتی او را در آسایشگاه جانبازان گذاشته بودند و می‌دانم هشت سال است که در بنیاد شهید اسم نوشته تا کسی برای ازدواج با وی اعلام آمادگی کند.

پدر و برادرم را به آدرسی که داده بود، فرستادم تا درمورد آقای محمد حسین دانشور، تحقیق کنند. وقتی نتیجه تحقیقات در مورد اخلاق و رفتار آقای دانشور و خانواده‌اش مثبت بود، چند جلسه با وی صحبت کردم و به وی شرایطم را گفتم که خانواده‌دار هستم و آمد و رفت مان زیاد است و این‌که من نمی‌توانم مردی را که در خانه بیکار بنشیند، تحمل کنم.

فقط سه چهار سال فرصت می‌دهم تا لیسانست را بگیری و مشغول کار شوی. وقتی آقای دانشور شرایط را پذیرفت، زندگی زیر یک سقف را شروع کردیم. با نظر و لطف خداوند اکنون زندگی شیرینی داریم. آقای دانشور لیسانسش را گرفت و الان در بنیاد شهید و امور ایثارگران در بخش فرهنگی فعالیت می‌کند. هر روز صبح روی ویلچر می‌نشیند و با ماشین به محل کارش می‌رود و خودش نیز برمی‌گردد. کم‌اکنون با بچه‌ها و فامیل‌ها رفت‌وآمد داریم. خداوند را شاکرم که هر روز فرصتی به من می‌دهد تا به یک جانباز دفاع مقدس خدمت کنم.

### ■ برادر به فاصله هروز به شهادت رسیدند

یک روز عصر، اوایل اردیبهشت در مجلسی در محله شرکت کرده بودیم. پچ‌پچ خانم‌ها ته دلم را خالی کرده بود، زیرا آقاعلی اکبر هنگام رفتن به جبهه طوری با بچه‌ها و من خدا حافظی کرده بود که دوست نداشتیم از آن نوع رفتار، استنباط آخرین خدا حافظی را داشته باشیم. سرانجام یکی از خانم‌های جلسه یواشکی به من گفت محمدتقی، برادر شوهرم به شهادت رسیده است و باید دختردایی را آماده کنیم تا برای مراسم تشییع آماده شود. آقا محمدتقی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ در منطقه خرمشهر به شهادت رسیده بود.

ابتدا فکر کردم همسرم، علی اکبر به شهادت رسیده ولی قسم خورد که راست می‌گوید. به هر جهت موضوع را به اطلاع دختردایی رساندیم یا بهتر بگویم از رفتار ما متوجه موضوع شد. طی یکی دو روز مراسم تشییع، خاکسپاری و ختم انجام شد.

نزدیک ظهر روز سوم پس از مراسم ختم شهید محمدتقی، حجت الاسلام ادبی به منزل ما آمد و با مقدماتی خبر شهادت آقاعلی اکبر را به من داد و خواست موضوع را به دختردایی اطلاع بدهم و آن هم در شرایطی بحرانی که فکر می‌کردم خدایا با دو دختر بچه که پدرشان شهید شده باید چه کنم و همین‌طور برای خانم برادر شوهرم ناراحت بودم.

آقا محمدتقی وقتی به شهادت رسید، سه فرزند داشت. علی اکبر، پنج روز بعد از محمدتقی، روز ۱۷ اردیبهشت در همان منطقه خرمشهر به شهادت رسیده بود.

### ■ و بعد با همسر دوم‌تان ازدواج کردید.

بله. یک سال از شهادت آقاعلی اکبر می‌گذشت و زندگی من و دو فرزندم عادی شده بود. دختردایی حسابی قربان صدقه سمیه و مریم می‌رفت و خانواده خودم هم به امورات مان رسیدگی می‌کردند. من هم کلاس می‌رفتم، یعنی هم یاد می‌گرفتم و هم یاد می‌دادم. بیش از چیزی هم به احکام علاقه‌مند بودم. یک روز وقتی به خانه رفتم، مادرم گفت از خانواده عمویم تماس گرفته‌اند و سؤال کرده‌اند آیا حاضری با محمدعلی، ازدواج کنی. محمدعلی، پسرشان بود. گفتم دو دختر ناز دارم که حاضر نیستم یک لحظه از آنها جدا شوم.

### ■ می‌خواست برای فرزندان شهید

#### پدری کند

مادرم گفت من این حرف‌ها را به زن عمو گفته‌ام و او در جوابم گفت محمدعلی به خواهرش گفته بوده دوست دارم با خانم شهیدی ازدواج کنم که فرزند داشته باشد تا در حق آنها پدری کنم. خواهر محمدعلی به او پیشنهاد داده به خواستگاری دختر عمویت برو.

یک ماهی با خودم کلنجار رفتم. پس از یک ماه توانستم قدری به خودم مسلط شوم و به ازدواج و آینده فکر کنم.

بعد از آن یک سفر به مشهد رفتیم و خانواده عمویم هم با ما آمدند. در مشهد یکی دو بار با محمدعلی صحبت کردم. حرفش این بود که پاسدار است و فرمانده گردان روح... و همیشه باید آماده شرکت در رزم باشد. من هم گفتم دخترانم برایم خیلی عزیزند و باید مهربان‌تر از هر پدری با آنها رفتار کنی. آذر ۱۳۶۲ مجلس ساده‌ای برگزار شد و زندگی مشترک مان را شروع کردیم. سمیه و مریم حسابی به محمدعلی